بارون

بارون مياد جرجر

گم شده راهِ بندر

ساحلِ شب چه دوره

آبش سيا و شوره

اي خدا کشتي بفرست

آتيشِ بهشتي بفرست

جاده‌ي کهکشون کو

زُهره‌ي آسمون کو

چراغِ زُهره سرده

تو سياهيا مي‌گرده

اي خدا روشنش کن

فانوسِ راهِ منش کن

گم شده راهِ بندر

بارون مياد جرجر

□

بارون مياد جرجر

رو گنبذ و رو منبر

لک‌لکِ پيرِ خسّه

بالاي منار نشسّه.

»ــ لک‌لکِ نازِ قندي

   يه چيزي بگم نخندي:

   تو اين هواي تاريک

   دالونِ تنگ و باريک

   وقتي که مي‌پريدي

   تو زُهره رو نديدي؟«

»ــ عجب بلايي بچه!

   از کجا ميايي بچه؟

   نمي‌بيني خوابه جوجه‌م

   حالش خرابه جوجه‌م

   از بس که خورده غوره

   تب داره مثلِ کوره؟

   تو اين بارونِ شَرشَر

   هوا سيا زمين تر

   تو ابرِ پاره‌پاره

   زُهره چي‌کار داره؟

   زُهره خانم خوابيده

   هيچکي اونو نديده... «

□

بارون مياد جرجر

رو پُشتِ بونِ هاجر

هاجر عروسي داره

تاجِ خروسي داره.

»ــ هاجرکِ نازِ قندي

   يه چيزي بگم نخندي:

   وقتي حنا مي‌ذاشتي

   ابروتو ورمي‌داشتي

   زلفاتو وا مي‌کردي

   خالتو سيا مي‌کردي

   زُهره نيومد تماشا؟

   نکن اگه ديدي حاشا... «

»ــ حوصله داري بچه!

   مگه تو بيکاري بچه؟

   دومادو الان ميارن

   پرده رو ور مي‌دارن

   دسّمو ميدن به دسّش

   بايد دَرارو بَسّش

   نمي‌بيني کار دارم من؟

   دلِ بي‌قرار دارم من؟

   تو اين هواي گريون

   شرشرِ لوسِ بارون

   که شب سحر نمي‌شه

   زُهره به‌در نمي‌شه... «

□

بارون مياد جرجر

روي خونه‌هاي بي‌در

چهارتا مردِ بيدار

نشسّه تنگِ ديفار

ديفارِ کنده‌کاري

نه فرش و نه بخاري.

»ــ مردا، سلام ُ عليکم!

   زُهره خانم شده گُم

   نه لک‌لک اونو ديده

   نه هاجرِ ورپريده

   اگه ديگه بر نگرده

   اوهو، اوهو، چه دَرده!

   بارونِ ريشه‌ريشه

   شب ديگه صُب نمي‌شه.«

»ــ بچه‌ي خسّه‌مونده

   چيزي به صُب نمونده

   غصه نخور ديوونه

   کي ديده که شب بمونه؟ ــ

   زُهره‌ي تابون اينجاس

   تو گرهِ مُشتِ مرداس

   وقتي که مردا پاشن

   ابرا زِ هم مي‌پاشن

   خروسِ سحر مي‌خونه

   خورشيد خانوم مي‌دونه

   که وقتِ شب گذشته

   موقعِ کار و گَشته.

   خورشيدِ بالابالا

   گوشِش به زنگه حالا. «

□

بارون مياد جرجر

رو گنبذ و رو منبر

رو پُشتِ بونِ هاجر

رو خونه‌هاي بي‌در...

ساحلِ شب چه دوره

آبش سيا و شوره

جاده‌ي کهکشون کو

زُهره‌ي آسمون کو؟

خروسکِ قندي‌قندي

چرا نوکتو مي‌بندي؟

آفتابو روشنش کن

فانوسِ راهِ منش کن

گم شده راهِ بندر

بارون مياد جرجر...

 ۱۳۳۳

زندانِ قصر